

وتجربه‌های

تربیتی



رئیس مدرسه میگفت : اگر بازرس بیایید برای ما ایحاد ناراحتی میکند ولی شوهر خواهرم که میخواست خدمتی با استعداد سرشار من بکند اصرار کرد وگفت : اگر بازرس آمد او را به کودکستان بفرستید .
خلاصه هر طوری بود اسمم را در کلاس اول نوشت و خوشحال و خندان بمنزل برگشت و به پدر و مادرم تبریک گفت پدر و مادرم هم خیلی خوشحال شدند ، از آنروز ببعد وقتی اقوام و خویشان بمنزل ما میآمدند از هوش و استعداد من صحبت میکردند و افتخار میکردند که زهره توانسته در پنج سالگی در کلاس اول ثبت نام کند و مایه افتخار فامیل بشود .
شاید شما هم که این گزارش را میشنوید

مادر جوانی از خاطرات دوران کودکی خود چنین مینویسد :
بطوریکه میگویند و خودم هم کم و بیش یادم هست کودکی بشاش وزرنگ و با استعداد بودم و از مهر و محبت خانواده هم کاملا برخوردار بودم ، وقتی پنج سالگی شدم شوهر خواهرم که دبیر ادبیات بود با پدر و مادرم صحبت کرد و گفت : حیف است که استعداد باین خوبی توی خانسه تلف شود ! بهتر است زهره را بمدرسه بگذارید ، پدر و مادرم هم گفتند : ما هم مدتی که بهمین فکر هستیم و اگر بشود میخواهیم او را یکی دوسال جلو بیندازیم شوهر خواهرم مرا بیک مدرسه ملی برد و اسمم را در کلاس اول نوشت یادم هست

آرزو کنید که ای کاش می‌توانستید فرزندتان را در همین سن بمدرسه بگذارید ولی افسوس که شوهر خواهر فرزند شما دبیر ادبیات نیست و یا اصولاً خواهری ندارد که شوهرش دبیر ادبیات باشد. خلاصه تابستان گذشت و روز اول مهر رسید و من دست در دست پدرم مثل همه بچه‌ها به مدرسه رفتم، همان روزهای اول، معلم کلاس هم متوجه شد که من استعداد سرشاری دارم هر روز بمن آفرین میگفت و از بچه‌ها میخواست که برای من کف بزنند یکی دوهفته وضع کاملاً بر عکس شد نمیدانم چه شد؟ در مدرسه جز کلمات " دیرفهم! تنبل! نفهم!" چیزی نمیشنیدم در منزل هم وقتی برادرم میخواست بامن کار کند با نفهمی و گیجی من روبرو میشد و حوصله‌اش سر میرفت چند تا مشت میزد توی سرم و دفتر را پرت میکرد آنطرف و میرفت.

شما خواننده گرامی علت این دگرگونی را چه حدس می‌زنید؟

چه شد که آن استعداد سرشار به نفهمی و دیرفهمی تبدیل شد؟

چه شد که آن چشمه شاداب خشکید؟

ای کاش پدر و مادر زهره هم این سؤال‌ها را از خود میپرسیدند؟

وای کاش این سئوالات برای معلم مدارس هم مطرح میشد!

از خود میپرسید: کودکی که در روزهای

نحستین سال مرتب از من آفرین میپرسید چرا بجای آفرین‌ها فقط کلمات تنبل و نفهم را از من میشود؟

اگر درباره این سؤال می‌اندیشیدند و چاره - جوئی میکردند مشکل بهمین جا خاتمه مییافت ولی گویا هیچکدام در این باره فکری نکردند و مشکل همچنان پیش رفت و مشکلتر شد که البته در ادامه گزارش خواهید شنید، ولی قبل از ادامه گزارش پاسخ این سئوالها را از این سخن ارزشمند پیامبرمان بشنوید: پیامبرمان حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله میفرمایند:

دع اینک یلعب سبع سنین - فرزندت را تا هفت سال آزاد بگذار که بازی کند یعنی تا هفت سالگی از فرزندانتان کار جدی نخواهید این دوره از حیات انسانی، شکوفه‌ای جز بازیها و خنده‌های کودکانه ندارد.

بنابراین اصل، کودک تا سن هفت سالگی توانائی انجام کارهای جدی را ندارد بلکه کار جدی او فقط بازی است.

منظور از کارهای جدی کارهایی است که هدف معینی را تعقیب میکند و مستلزم کوشش ارادی و تداومی است تا به نتیجه و هدف برسد.

برعکس بازی که بمیل کننده شروع و قطع میشود و بظاهر هدفی جز خود بازی ندارد: مثلاً - مشق نوشتن برای کودک یک کار جدی است - ولی نقاشی کردن و خط

خط کشیدن یک بازی است - بمدرسه رفتن و در کلاس نشستن یک کار جدی است ولی مدرسه بازی و معلم بازی کردن واقعا بازی است و نشاط انگیز .

براساس این رهنمود ارزشمند پیامبران تا سن هفت سالگی باید روح کودکان را در کمال آزادی پرورش دهیم و هیچکاری را با الزام و اجبار بر آنها تحمیل نکنیم - چنانچه مشاهده فرمودید هر برنامه‌ای را به کودک تحمیل کنیم که زبانی غیر از زبان بازی داشته باشد موجب افسردگی و پژمردگی کودک میگردد .

زهره بشاش و با نشاط را چون زودتر بمدرسه گذاردند و رفت و آمد و نشستن و انجام دادن تکالیف و این قبیل کارها را که کارهای جدی هستند از او خواستند موجب خستگی و پژمردگی او شد .

ولی گویا نه برای معلم و نه برای پدر و مادر و نه برای شوهر خواهر چنین سئوالاتی مطرح نشد و برای یافتن پاسخ مناسب کوششی نکردند و زهره همچنان بمدرسه رفت ، زهره میگوید :

چون در مدرسه خسته و کسل بودم درسها را خوب نمیفهمیدم و وقتی عصر به منزل برمیگشتم با ترس و لرز وارد خانه میشدم چون همه از من میپرسیدند : دیکته چند شدی ؟ حساب چند شدی ؟ فارسی چند شدی ؟ چی چند شدی ؟ چی چند شدی ؟

و من ناراحت میشدم و خجالت میکشیدم و برای جبران این ناراحتیها ناخودآگاه لجبازی میکردم و در مقابل لجبازیهای من کتک های مادرم شروع میشد .

کار بجائی رسید که در کلاس چهارم فکر میکردم که من فرزند این خانواده نیستم و مرا از سر راه برداشته اند ، بیشتر شبها سرم را زیر لحاف میکردم و گریه میکردم تا خوابم میبرد .

درحقیقت سرگذشت گزارشگر ما سرگذشت همه کودکانی است که مورد ستم شوهر خواهر یا شخص دیگری قرار گرفته اند و بسیاری از گیجیها و لجاجت هائی که در کودکان مشاهده میکنیم معلول عدم آشنائی ما با توانائی و وسع کودکمان میباشد و چه خوب که کودک شما شوهر خواهری که آنچنان باشد ندارد .

اگر آن برادر توان زبان زهره را میدانست هرگز مشت بر سرش نمیگوبید و بهار زندگی او را خزانیش نمیکرد - پیش از سن هفت سالگی تحمیل هر نوع کار جدی که با زبان بازی تفسیر نشود موجب خشکیدن نشاط و استعداد کودکی میگردد و از کودک زرنک و بشاش و با نشاط ، کودکی دیر فهم و تنبل و پژمرده میسازد ، زهره در ادامه سرگذشت خود میگوید :

در کلاس پنجم ابتدائی بتهوع و استفراغ مبتلا شدم مرا بدکتر بردند خیلی دوا و درمان کردند ولی فایده نکرده ولی عاقبت



سخن پیامبر را برایم خواند که فرزندت را هفت سال بگذار بازی کند .

حالا همیشه میگویم : کودکانم را حتی یک روز زودتر از هفت سالگی بمدرسه نمیگذارم و این مطلب را بهمه کسانی که میخواهند فرزندشان را زود از سر باز کنند و بمدرسه بفرستند یادآوری و تاکید میکنم .

ای کاش پدر و مادر وشوهر خواهرم این سخن زیبای پیامبر را شنیده بودند ! وای کاش همه انسانها این سخن ودیگر سخنان پیامبر رحمت اسلام را میشنیدند وزندگی را ندانسته بر خود وهمسر وفرزندان خود تلخ و تاریک نمیکردند .

در پایان ممکن است این اشکال برای شما مطرح شده باشد :

که آیا برای حفظ آزادی وشخصیت کودکان

بقیه در صفحه ۴۹

یک دکتر گفت : ناراحتی این بچه یک ناراحتی عصبی است ، باید ببینید این کودک از چه ناراحت است ، شاید او را زود بمدرسه گذارده‌اید ؟

روزها وهفته‌ها وماهها گذشت و عجله شوهر خواهر از یک کودک با نشاط نوجوانی پژمرده و بی علاقه بدرس پرورش داد که دوران نوجوانی و جوانیش را با اینگونه ناراحتیها گذراند .

خدارا شکر که با همسری صبور وفهمیده و با محبت ومتدین ازدواج کردم رفتارش بقدری خوب ومهربان و صمیمی بود که نه تنها ناراحتیهای گذشته را فراموش کردم بلکه توانستم به تحصیلم ادامه دهم و کمبودها را جبران کنم شوهرم گفت علت همه ناراحتیهای تو این بود که زودتر بسه مدرسه رفته‌ای وخسته وکسل شده‌ای و بعد

رفسار بودک و انجیره ها

ع- میرزا بیگی



گفت : داری چراغ را درست میکنی ؟
گفتم : بله .
سپس آمد کنار من نشست و با ملایمت گفت :
" علی آقا ، بگذار اینرا من درست کنم .
کمی عصبانی شدم و با خود گفتم : " در این
تاریکی و گرفتاری ، دیگر همین یکی را کم
داشتم ! " سپس نگاهی باو انداختم و
قاطعانه گفتم : بلند شو ! بلند شو بی صدا
بنشین کنار اطاق ، هیچ صحبت هم نباشد ،
چون اینقدر عجله دارم که وقت این صحبتها
را ندارم !

سعید که از من رنجیده شده بود با لبخندی
ساختگی و با لحنی آرامتر از قبل گفت : آخر
من هم دوست دارم اینرا درست کنم .
با عصبانیت فریاد زدم : " تو بیخود
دوست داری ! یا باید ساکت و بی صدا

چند شبی بود که جهت مراقبت از حمله
هوائی باید از روشن کردن لامپ خودداری
میکردیم ، یکی از شبها چون برای انجام
دادن برخی کارهای ضروری احتیاج بنور
مناسب داشتم ، تصمیم گرفتم از یک چراغ
خواب کهنه که سرپوشی روی آن بود استفاده
کنم ، پس از پوشاندن پنجره های اطاق لازم
بود که مقداری دیگر سیم به سیم قبلی چراغ
خواب اضافه کرده و یک دوشاخه بآن وصل
کنم . از اینرو با استفاده از نور مختصر شمع
بسرعت دست بکار شدم .

در همین هنگام ، سعید که کودکی ده ساله
و از بستگان نزدیکم بود وارد اطاق شد ،
وقتیکه مرا در آن حال دید با خوشحالی
گفت ، چکار میکنی ؟ با کلامی کوتاه و لحنی
خشک گفتم : هیچی ، مگر نمیبینی ؟ !

کوشه‌ای بنشیننی یا اینکه از اطاق بروی بیرون
فهمیدی ؟ ! ”
من مجددا مشغول کار شدم ، ناگهسان
سعید از جای خود بلند شد و با عصبانیت
فریاد زد : ” پس حالا که اینطور است ، من
هم نمیگذارم تو کار کنی ” سپس
بسرعت شمع را خاموش کرد و با فریاد دیگری
از اطاق خارج شد

بعد از مدتی شمع را مجددا روشن کردم ،
با آرامی سعید را صدا زدم و گفتم : سعید جان
قبول دارم ، بیا توهم بمن کمک کن ”
سعید که از حالت صدای من فهمیده بود
که قصد انتقامجویی و آزار او را ندارم باطاق
وارد شد ، در حالیکه از چهره اش معلوم بود
از کار خود پشیمان شده

از او خواستم کنار من بنشیند ، سرسیمها
را لخت کند و آنها را بهم وصل نماید . او
با اشتیاق و علاقه خاصی دست بکار شد ،
حتی دو شاخه را هم خودش وصل کرد ،
تمام این مدت را بدون صحبت مراقب کار
وی بودم وقتی کارش تمام شد رو بمن کرد و با
لحنی سرشار از محبت گفت : بفرمائید ،

برای چند لحظه دست از کار کشیدم و در
حالیکه بدیوار تکیه داده بودم ، در تاریکی
بفکر فرو رفتم . میدانستم که سعید پشت در
اطاق منتظر عکسالعمل من است . همچنین
متوجه شدم که عمل خوبی انجام نداده ام و
برخوردم با او منطقی نبوده است . با خود
اندیشیدم که گرفتاری من ، خاموشی اطاق
و مشکلاتی از این قبیل ، هیچ ارتباطی به او
ندارد و در این برخورد ، من بیشتر مقصر
بوده ام تا او . چرا که او هنوز یک کودک



چراغ را درست کردم . من هم از او تشکر کردم ، پس از تشویق وی وقدردانی از کارش با غروری خاص وکودکانه از من خدا حافظی کرد و با رضایت خاطر مرا ترک کرد وباطاق دیگر رفت .

با تحلیل مختصر این صحنه‌ها و دیگر صحنه‌های مشابه ، باین نتیجه میرسیم که اکثر برخوردهای انسان با دیگر افراد ، خصوصا با کودکان ، که منجر باختلاف ونزاع میشود عوامل زیادی دارد منجمله " بیصبری و شتابزدگی " ، " درک نکردن دیگران بطور صحیح " و " توقع بیش از حد " از آنان میباشد .

نکته مورد بحث ما دراین نوشته لزوم درک کودک ، درنظر داشتن نیازهای اصیل وی و فراهم آوردن زمینه‌های مناسب در جهت پاسخ به آنهاست .

بارها شاهد آن بوده‌ایم که هرگاه کودکی بخواهد در ساختن چیزی به بزرگترها کمک کند و یا بخواهد از کار آنها کمی سودر بیاورد ، با اعتراض و عکس‌العمل شدید آنان روبرو گشته وبعنوان " فردی بد " ، " فضول " " بی ادب " و " مزاحم " و عناوینی از این قبیل مواجه میگردد . در صورتیکه دراینگونه موارد واقعیت چنین نیست .

در چنین مواقعی انگیزه‌های زیادی وجود دارد که شاید مهمترین آنها : الف : انگیزه بازی ب : میل به ارضاء حس کنجکاوای ج : میل به خلاقیت وسازندگی که ممکن است

هدف کودک از دخالت در امور یکی از این سه ویا مجموعه‌ای از نکات مذکور باشد . حال خطای ما در شناخت واقعیت و قضاوت نامناسب و دور از عدالتان که ناشی از بی-صبری ، بی دقتی و دیگر مشکلات شخصی و اجتماعیمان است عکس‌العمل نامعقول ونا-مطلوبی را موجب میشود که زیانهای بزرگی در امر تعلیم وتربیت کودکان ونوجوانان بیار خواهد آورد .

هنگامیکه کودک بمنظور بازی وسرگرمی سه انجام عملی میبردازد ، باید چگونه با وی برخورد نمود ؟

آیا میتوان میل یادگیری وارضاء حس کنجکاوای را که از ضروریات دوران کودکی است در وی نادیده پنداشت ؟ و به اجبار او را بسکوت ، عدم تحرک وفعالیت کودکانه واداشت و از او مجسمه‌ای منجمد وی روح ساخت که بی‌دردسردوست داشتنی باشد ؟

آیا اینکار موجب سرخوردگی ، بیماری و افسردگی وی نخواهد شد و آیا چنین کودکی را که برخی از بزرگترها ، بدون توجه به واقعیت دنیای کودکی ، سعی بر ساختنش را دارند ، میتوان کودکی سالم ومفیدداشت ؟ آیا رشد بدنی وهم رشد فکری بصورت طبیعی برای کودکان ونوجوانان بدون تحرک پویائی ، بازی ، تفریح و ارضاء متعادل نیازهای کودکانه میسر است ؟

مطلب دیگر توجه به " حس کنجکاوای انسان " و درنظر داشتن ارزش واهمیت آن



بخصوص در کودکان میباشد .

عشق به فراگیری ، رشد عقلی ، تکامل و تعالی میباشد و سرآغاز کلیه علوم و فنون مختلف است با ناآگاهی و بی توجهی خود و با روشهایی غیر منطقی و تهمتهائی ناروا در وجود کودکان و نوجوانان خود به ضعف و سستی بکشانیم ؟ ! آیا عظمت این امر موجب نميگردد که پدران و مادران خیرخواه و مصلحت اندیش ، خواهران و برادران بزرگسالی که نقش تربیتی کودکان را بعهده دارند و کلیه انسانهای آگاه و پاک نبیتی که خواستار هدایت فکر جامعه خویش میباشدند ، در قضاوتهای خویش و برگزیدن عکس العمل های خود در برابر دیگران ، خصوصا در برابر کودکان و نوجوانان تامل و شکیبائی بیشتری داشته باشند ؟ و آیا این از برترین رسالتهای انسانی و اسلامیمان نیست ؟ !

البته بدیهی است که کنجاوی در موارد بقیه در صفحه ۵۰

حس کنجاوی که بی شک از مهمترین انگیزه های حرکت بشر در جهت درک واقعیتها و شناخت حقایق عالم وجود میباشد ، از برترین عواملی است که موجب ظهور علوم مختلف ، فلسفه روانشناسی ، طب ، نجوم و دیگر علوم بوده است . و این موهبت الهی که از نشانه های بارز انسان است ، در تکامل آدمی ، پیدایش فرهنگ و تمدن و در تعالی فردی و اجتماعی انسان نقش بسزائی دارد ، چنانکه تضعیف این انگیزه در وجود آدمی و از میان رفتن تدریجی اش موجب بی تفاوتی ، رکود ، سستی ، پوچی و مرگ حیات معنوی و عقلانی انسان میگردد

پس با توجه باین واقعیت آیا صحیح است که چنین انگیزه سودمند و موهبت عظیم و پر ارزشی را که عامل حرکت ، پویائی ، تلاش ،

چند جمله در تشویق

و برای رسیدن بکدام اوج تلاش کند؟! اگر مادر بجای این جمله چنین میگفت : (پسر من تو را خیلی دوست دارم ، امیدوارم همیشه موفق باشی) ! درست تر و استوارتر گفته بود . و کسیکه به دخترش میگوید : (دخترم ! واقعا تو خوب هستی) یا (دخترم او تو راضیم ، هرچه بخواهی برات میخرم) .

اگر گفتار خود را ، با دستور قرآن تطبیق میداد و می سنجد ، چنین نمیگفت ، چون خود ، باور دارد که دخترش بسیاری از خوبیها را ندارد و باید با تلاش و سعی بدست آورد و یا وقتی میگوید : هر چه بخواهی برایت میخرم قولی داده که انجامش نه صحیح است و نه در حد توانائی او ، مادر میتواند اینطور بگوید : دخترم از تو راضیم ، هدیهای برایت تهیه میکنم . مطابق وعده صریحی که آیهای ، باهل ایمان داده است ، اگر در : (درست و استوار گفتن) دقت کنیم خدا رفتار و اعمال ما را ، بسوی صلاح و شایستگی هدایت خواهد فرمود

همه ما ، برای تشویق و تشکر ، از رفتار خوب فرزندان خود ، تدابیری بکار میبندیم و جملههایی بعنوان سپاس یا ستایش بکار میبریم ، هدف این " نوشته کوتاه " یادآوری چند " اصل تربیتی " است که : توجه بیشتر باین اصول ، ما را در انتخاب جمله های مفیدتر و تدابیر موثرتر کمک خواهد کرد .
(قول سدید)
گفتار استوار

دربیان خوبیهای فرزند ، هرچه بگوئیم ، باید درست بگوئیم و استوار ، بدون هیچ کم و کاست و بی هیچ زیادهگوئی و افراط ، قرآن مجید چنین میفرماید : یا ایهاالذین آمنوا اتقواالله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم (ای افراد باایمان ، پرهیزکار ، و خداترس باشید ، و گفتار درست و استوار بگوئید تا خدا اعمال شما را اصلاح کند) . مادری که بفرزند خویش میگوید : " تو بهترین پسر دنیائی " و یا " تو همیشه موفق خواهی شد " . درحقیقت او را از هرگونه تلاش و کوشش باز داشته است ، زیرا او " بهترین " است ، دیگر برای چه بکوشد ؟

و در مسیر تربیت فرزندان چه بهتر از این .

ستایش کار یا ستایش شخص ؟

کدام فرزند است که لایق ستایش مطلق باشد مگر هرکسی خطایی ندارد ؟ پس بهتر است که بیشتر کار را ستایش کنیم نه شخص را تا شخص ، در سایه کار مفید ، ستایش شده باشد و اگر ستایش را مفید و ضروری دانستیم ، کوتاه و مختصر بگوئیم .

امیرالمومنین علیه السلام میفرمایند :

" اذا مدحت فاختصر " هنگامی که کسی را ستودی ، مختصر گوی .

و پیامبر میفرمایند :

" احتوا التراب فی وجوه المداحین " برچهره آنان که بسیار ستایش میکنند خاک بپاشید تا خاموش گردند و زبان از ستایش بیهوده فروبندند . مادری در مقابل مهمانان ، در حضور پسرش میگفت " پسرم واقعا بچه با محبت و نازنینی است ، یک ذره کینه و بدخواهی در دلش نیست ، واقعا دوست داشتنی است ، برخلاف همه بچهها کاملا مهربان است ، همین دیروز هنگام بازگشت از مدرسه ، هدیه‌ای برای خواهرش تهیه کرده بود و به او داد " .

هنگام شنیدن این سخنها ، فرزند زیر لب میخندد چون بدیهی پنهانش را ، خود از نزدیک میبیند و دردل میگوید : تعریفهایی که مادرم از من میکند واقعیت ندارد .

درست است که ، دیروز هدیه‌ای برای خواهرم خریدم ولی همین پریروز باخواهرم

کنتگ کاری مفصلی کردم و بهمین جهت مادرم مرا ، بی ادب و بی لیاقت خواند و علاوه ، چون در این سخن ، مادر را زیاده گو و اغراق پرداز میبیند نسبت بدیگر سخنان او هم بی اعتماد میشود و از این پس مادر هرچه بگوید نه میپذیرد ، و نه باور میکند ، و علاوه بتدریج از شنیدن سخنان واقعی گریزان میشود و دوست میدارد که همه بجا و بیجا ، لب به ستایش او بکشایند و تعریفش کنند . و چه بدتر از این !!

توجه و یادآوری و گفتگو درباره کارهای خوب ؛ درمثال گذشته ، اگر مادر در حضور مهمانان میگفت : پسرم دیروز که بخانه آمد برای خواهرش هدیه‌ای خریده بود ، از این کارش خیلی خوشحال شدم و از او تشکرکردم حالا هم از گفتن این داستان و یادآوردن این کار خوبش خیلی خوشحالم . (خطاب به پسر ، در حضور مهمانان) پسرم ! چه کار خوبی کردی ! از تومتشکرم . بخاطر داشتن و یادآوردن و ستودن کارهای خوب فرزند ، او را نسبت به رفتار خوبش خوشبین و مطمئن میکند . وهم برای کارهای خوب آئنده ، در او شوق و رغبت میافزاید .

امیرالمومنین میفرمایند :

" لم یزد فی مطلوب بمثل الشکر " هیچ چیز به اندازه شکر و سپاس در افزایش کار مطلوب موثر نیست . اگر میخواهیم فرزندانمان نسبت بکارهای مفید ، و شایسته ترغیب شوند و با اشتیاق بسوی کارهای خوب بشتابند

شایسته را احساس کند . تعیین یک شیئی مورد علاقه کودک شاید انگیزه‌ای باشد برای حرکت و تلاش او در صورتیکه ، بتدریج آن شیئی جای خود را با خوشنودی پدر یا مادر یا مربی عوض کند و پاداش ، نام و نشان هدیه بخود بگیرد و چه بهتر که کودک هنگام انجام کار بخاطر خوبی خود کار و احترام رضای پدر و مادر ، کار را انجام دهد و از تهیه هدیه بیخبر و یا کمتر خبر داشته باشد .

مثلا بجای جمله‌هایی از این قبیل :

" اگر حرفم را بشنوی ، برات جایزه هر نمره بیست که بیاری ، یک تومان بهت میدهم " جمله‌هایی با این مفاهیم بکار نریزم " پسر خوبم ! از شما خیلی متشکرم ، اینهم

باید : از رفتار خوبشان در گذشته بیشتر تشکر کنیم و آنها را بیاد بیاوریم و سیاست گوئیم و هرچه کوشش او درکارها بیشتر ، سیاست ما بهتر و فراوانتر .

امیرالمومنین میفرمایند :

" من بذل لک جهد سعيه ، فايدل له جهد شرک " هرکه برای تو تمام تلاشش را بکار برد ، توهم تمام سیاست را به او تقدیم کن . توجه به هدفهای برتر :

برای ترغیب و تشویق فرزند ، بکارهای خوب و شایسته ، لازمست در مراحل اولیه ، هدفی نزدیک مشخص نمود که کودک بتواند با انجام کاری مفید و شایسته بآن هدف برسد و بهره مند گردد و شیرینی و ارزش رفتار



خودت راضی کردی !

واز این گونه ها

واز این نمونه ها

با شنیدن و بسیار شنیدن این نوع جمله ها
کودک می فهمد و می یابد که او آفریده -
ایست که بسوی آفریدگار خویش ره میبوید ،
و تنها هدف و تنها آرمان زندگیش تحصیل
رضای اوست که :

(و رضوان من الله اکبر)

و خوشنودی خدا از هر چیز برتر است .

جایزه شما " از نمرات خوبت خوشحالم
اینهم هدیه من "

توجه به جاودانگی انسان :

در مراحل بالاتر جملاتی از این قبیل ،
دخترم ! کارخوب در دنیا و آخرت ، نتیجه
خوب و مفید دارد ، آفرین ! خیر دنیا و
آخرت بیینی آفرین ! چه خوب !

هرکار خوبی که میکنی ، بهشت خودت را
فشنگ تر و بهتر میکنی ، کار خوبی کردی !
خیر دنیا و آخرت بیینی ، واز اینگونه

توجه به آفریدگار و هدف انسان
تحصیل رضای پروردگار ، بالاترین هدف و
برترین سعادت یک انسان کامل است .
یک مادر فهمیده ، یک پدر اندیشمند ، یک
مربی دقیق ، میکوشد که :


این برترین هدف را بکودک بگوید
و در تکرار و تثبیت این گفتار یکوشد
بویژه آنجا که میخواهد ، او را برای انجام
کاری آماده و مشتاق کند . مثلا :
هنگامی که ، کودک کار شایسته ای انجام
داده چنین بگوئیم :

خدا ، نیکوکاران را دوست میدارد ، آفرین !
چه کار خوب و نیکوئی ! پسرم ! از تو راضیم
خدا از تو راضی باشد . با این کارت خدا
را خوشنود کرد ، بارک الله .
کمک کردن را خدا ، دوست دارد .

چه کمک بجائی !

حالا که منو خوشحال کردی ، خدا را از





بچه‌ها را آزاد کنید ولی... آزاد نگذارید

مثلا میل به بازی از تمایلات اصلی بچه‌هاست اگر بتوانیم بجای شلوغ کردن در اطاق ، بازی دیگری را که اشکالی ایجاد نمیکند ، برای بچه‌ها انتخاب کنیم ، او را مشغول سازیم (بدون اینکه او را محدود ، یا ناراحت کرده باشیم) همواره با خواسته طبیعی او آنچه را که صلاح است انجام داده‌ایم

بسیار دیده شده است که پدر یا مادری با آنکه تهیه لباس ، و اسباب بازی برایشان از هر نظر مشکل بوده است ، برای آنکه در بچه عقده ایجاد نشود ، فوق‌العاده بزحمت افتاده‌اند تا آن چیز را تهیه کرده‌اند ، ولی باید فکر کرد ، آیا تهیه اسباب بازی با داشتن قدرت مالی ، بتصور اینکه ، بچه ، گرفتار عقده روانی میشود ، صحیح است یا نه ؟

ازوقتی که با روانشناسی جدید ، آشنا شده‌ایم ، این جمله‌ها زیاد بگوش می‌خورد : " بچه‌ها را آزاد بگذارید ، محدود نکنید " محروم‌ش ننمائید ، اگر چیزی را که می‌خواهد برایش نخرید ، عقده روانی پیدا میکند اما نه تنها نتایج خوبی بدست نیامده ، بلکه اثر بدی هم روی تربیت بچه‌ها گذاشته است آیا تنها محدود کردن بچه‌ها آنها را ناراحت میکند ، و عقده روانی در آنها بوجود می‌آورد ؟ اصولا بچه کاری با کلمه آزادی ، و آزاد بودن ندارد ، فقط می‌خواهد خواسته‌هایش عملی شود و موانعی برایش پیش نیاید و خار راهش نگردد .

ما اگر بتوانیم امیال و خواسته‌های بچه‌ها را بشناسیم و انگیزه‌های رفتار آنان را پیدا کنیم و بطور صحیح عملی سازیم ، راضی میشوند و عقده‌ای هم برای آنان ایجاد نمیشود .

اصولاً بچه‌ها از ابتدای زندگی ساخته شده
تقلید و یادگیری از بزرگترها هستند. بچه‌ای
که میخواهد راه رفتن را یاد بگیرد ، وقتی
بزمین میخورد ، به پدر و مادر نگاه میکند ،
اگر آنها اظهار نگرانی کردند ، اوهم گریه را
سر میدهد ، ولی اگر اعتنا نکردند ، بلند
میشود و براه رفتن خود ادامه میدهد ،
همینطور موقع رعد و برق ، اگر پدر و مادر
اضطراب نشان دادند ، اوهم در تمام عمر از
شنیدن ، صداهای آسمانی مضطرب میشود ،
و خلاصه در هر صحنه نوظهوری بچه از پدر و
مادر خود تقلید میکند .

در داشتن یا نداشتن وسیله هم همینطور
است ، آن بچه فقیری که اصلاً کفش ندارد از
برهنه بودن پا ، هرچند شیشه و خار در
پایش فرو زود و یا زمین بسیار سرد و یا گرم
باشد ابداً احساس درد و ناراحتی نمیکند ،
زیرا از پدر و مادرش عملاً یاد گرفته که اینها
چیزهای ناراحت کننده‌ای نیستند و باید
همینطور که هست زندگی را بپذیرد .

اما یک بچه ثروتمند ، چون میبیند که اگر

نوک پایش بزمین سرد برسد فریاد بزرگترها
بلند میشود که ای وای سرما میخوری و چنین
و چنان میشوی نداشتن کفش را یک موضوع
خطرناک میدانند ، و اگر بی کفش بماند ،
دنیا در نظرش تیره و تار میشود .

لذا برای یک بچه ثروتمند ، داشتن کفش
راحت و گرانشی عادی است ، و اگر یکساعت
بی کفش راه برود ، خیال میکند که بزرگترین
سختیها را متحمل شده است و برایش بسیار
ناراحت کننده است .

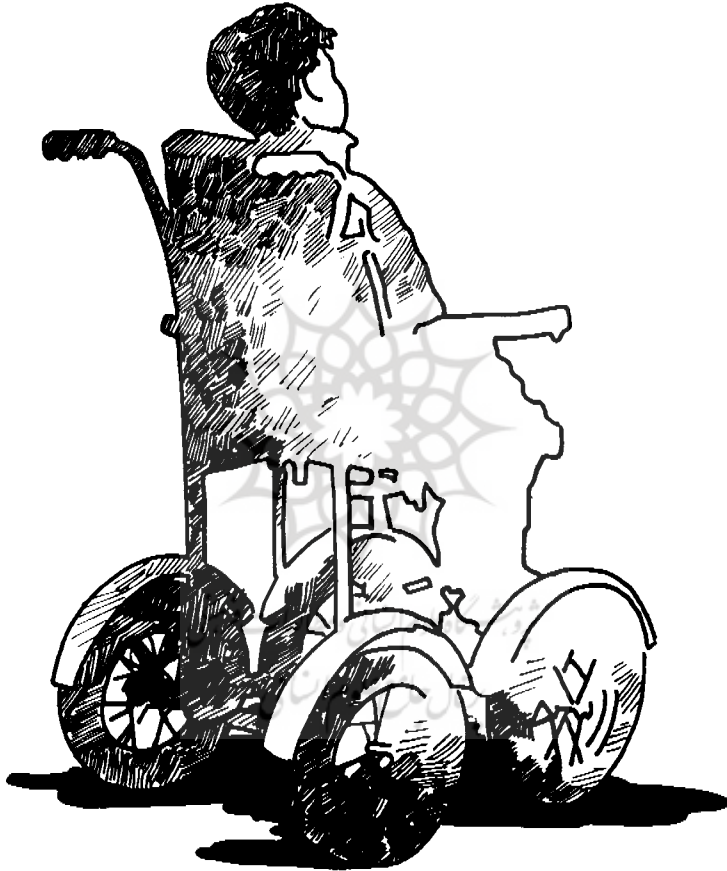
اما کودک فقیر ، درست برعکس یک عمر
بدون کفش راه رفتن و تحمل رنج خار و گرما
سرما ی زمین ، برایش عادی است و داشتن
یک جفت کفش معمولی برایش نعمتی است
بسیار خوشحال کننده ، بنابراین نداشتن
یک وسیله یا اسباب بازی در بچه‌ها ایجاد
عقده نمیکند ، بلکه عکس العمل او کاملاً
بستگی بطرز تربیت و تلقی گذشته شما دارد
که در مقابل نداشتن چیزی چه عکس العملی
نشان داده اید .

انسانی و مطالبات فرهنگی

پنجاه منبع علوم انسانی



بیماری فلج اطفال (پولیو)



معمولا این فلج بیشتر در قسمت‌های پائین بدن مانند پا بروز میکند و گاهی نیز به عضلات و دستگاه بلع آسیب میرساند .

بیماری فلج اطفال بیماری واگیر حادی است که در تمام نقاط جهان دیده شده و ممکن است بر روی اعصاب اثر گذارد و سبب فلج و گاهی باعث مرگ شود .

علت بیماری فلج اطفال سه نوع ویروس است که از طریق دهان وارد بدن انسان میشوند و سپس در جهازهاضمه برشد ونمو میپردازند ابتلاء بیک نوع این بیماری سبب مصون ماندن از ابتلاء بدو نوع دیگر نمیشود ، ممکن است شخص بدو نوع ویروس دیگر مبتلا شود .

شروع این بیماری اغلب بدون علائم قبلی است وبنابراین تشخیص آن مشکل است وگاه ممکن است این بیماری با تب - سردرد - حالت خواب آلودگی و درد توام با سفت شدن عضلات گردن و پشت - استفراغ ، گلو درد وحالت لرز وناراحتی- های عمومی همراه باشد وممکن است تمام علائم هم در یک بیمار دیده نشود . این بیماری در خردسالان بین سه ماهگی تا شش سالگی بیشتر مشاهده میشود ولی بزرگسالان نیز باین بیماری مبتلا میشوند . اگر بنظر آید که کودکی باین بیماری مبتلا شده است باید در مراحل اولیه و همچنین تا هنگامیکه بیمار تب دارد از معاشرت او با کودکان دیگر جلوگیری شود . چون دراین دوره بیماری خیلی مسری است نباید گذاشت که کودک خسته شود و سرما بخورد .

این بیماری از طریق آب دهان وبینی و در اثر سرفه وعطسه و بخصوص آلودگی حاصل از مدفوع بیمار وآبهای آلوده قابل انتشار است بهمین دلیل لازم است دستها

قبل از غذا خوردن وبعد از مسراج رفتن با آب و صابون شسته شود .

بنظر میرسد بیماری فلج اطفال از طریق مگس هم قابل سرایت باشد . این بیماری در اواخر تابستان و اوایل پائیز شیوع بیشتری دارد در ممالکی که بهداشت محیط آن پیشرفته یا رو به پیشرفت است این بیماری بیشتر دیده میشود .

این بیماری باآسانی وبا مصرف واکسن خوراکی قابل پیشگیری است . واکسن خوراکی این بیماری در مراکز بهداشت وزارت بهداشتی در دسترس همگان گذاشته شده است .

طرز مصرف واکسن خوراکی یا بصورت قطره یا قرص است وسه نوبت داده میشود . فاصله مصرف آن برحسب کارخانه سازنده متفاوت است .

مراکز بهداشتی طرز مصرف و فواصل آنرا بااطلاع مراجعین میرسانند برای اینکه باین بیماری خطرناک ومهلک دچار نشوید و همچنین برای جلوگیری از ابتلای نزدیکان خود باید بخاطر داشته باشید بهترین راه پیشگیری مصرف واکسن خوراکی است . هرچه راجع باین بیماری میدانید بسایرین نیز بگوئید که آنان هم اطلاعاتی راجع باین بیماری داشته باشند تا بسا همکاری دسته جمعی بتوان این بیماری را از کشور ریشه کن کرد .

ناسازگاری پدر و مادر مهمترین عامل عدم امنیت روانی و فکری کودک و مسئول انحرافات آنان است.

۲

دکتر مجید مساوات

در مقاله شماره ۱۴ گفتیم که جوانان و اطفال آثار زخمهای کم و بیش عمیق و خطرناک را تحمل میکنند و گفتیم که بنا بر عقیده روانشناسان ناسازگاری والدین مهمترین عامل این زخمهای روانی و فکری میباشد و یا اینان قربانیان خصومتها و پیمان ناپذیر پدر و مادران میباشد .

در این مقاله ما وضعیت یک طفل منحصر بفرد را که در زندان شهرستان رضائیه (ارومیه) با آن مصاحبه کرده ایم از دیدگاه جامعه شناسی و روانشناسی تجزیه و تحلیل میکنیم و قبل از ورود به تجزیه و تحلیل شرایط خانوادگی او باین موضوع اشاره میکنیم که نمایش صحنه های زندگی این طفل این نکته را بخوبی نشان میدهد که هرگاه یک میل گرایش غیر عادی و یا حالت های توأم با هیجان ناشی از هم پاشیدگی خانواده در اطفال مشاهده میشود میتوان با قاطعیت گفت که این جنایتکاری و یا بنا بر اعتقاد عام این حقه بازیهای اطفال منحرف نتیجه تاثرات اجتناب ناپذیر خانواده تو خالی میباشد .

اینک وضعیت یک طفل منحصر بفرد مجرد که بجرم قتل عمد به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شده است تحلیل میکنیم و عوامل برجسته پاتولوژیکی را در آن و انحرافاتش را نشان میدهیم . (۲)

اودر حین ارتکاب قتل ۲۱ سال داشت و آزمایشهای پزشک روانی نشان میدهد که

میزان هوش او متوسط (در حدود ۷۰) بود
او یک راننده تاکسی را برای سرقت پول
نقدی آن بقتل رسانیده و در زمان مصاحبه
چنین میگوید : وقتی پدرم فوت کرد بعد
از چند هفته مادرم را ترک کردم . زیرا
میخواستم در یک یاندی که پنهانی و بطور
قاچاق فعالیت داشت و در یک محله بدنام
یک مرکز جعل اسناد دایر کرده بودند وارد
شوم ، او در دنباله سخنانش چنین میگوید
وقتی ۱۷ سال داشتم یک دفعه عمل جراحی
در گردن من انجام دادند ولی در اوائل
بعد از عمل هیچ مشکلی برای من ایجاد
نشده بود . وقتی از او سؤال کردیم که
این عمل جراحی آثار رنج‌آوری برایت
ایجاد نموده بود ، چنین پاسخ میدهد :
بعد از عمل دیگر به بیمارستان مراجعه
نکردم زیرا در اوائل هیچ اثر غیرعادی
روانی و یا معنوی که هیجان یا دردسری
ایجاد کند احساس نمی‌کردم .

جنایتکار جوان در جواب یک سؤال
دیگر که آیا بعد اختلالاتی در وضع روحی
شما ایجاد شده چنین میگوید : این عمل
به مرور برای من کسالت آور بود و عوض
اینکه ناراحتی مرا کاهش دهد بی‌نظمی
عجیبی در بدن من ایجاد کرد ولی چندان
اهمیتی بآن نمیدادم .

در اینجا از سخنان او چند مورد را
میاوریم :
- آرزوی من این بود که یک ویولونیست

باشم و یا یک شعبده باز .

- از اینکه پدر و مادرم را از دست داده‌ام
خیلی اندوهناک هستم .

- مادرم شاید خیلی دوست داشتنی
بود ولی او بعد از مرگ پدرم مانند یک زن
هرزه درآمد و مانند کادوئی بود عصرها
دست بدست با یک جوانی خوش‌گذرانی
میکرد و این اعمال او ضربه‌های اجتماعی
بسیار خطرناکی برای من ایجاد کرد . وقتی
در اوائل اعتراض می‌کردم او چنین وانمود
میکرد که دیگر از تنهائی به تنگ آمده‌ام و
خیالات واهی داشت و این وضع بعد از مرگ
پدرم در او بوجود آمده بود نمیدانم چرا
یک دفعه رفتارش عوض شده بود .

همه این صحنه‌ها این‌نکته را بخوبی
نشان میدهد که یک میل گرایش غیر عادی
و یا حالت‌های هیجان آمیزی ناشی از هم -
پاشیدگی خانواده در او هم پدیدار گشته و
این هیجانان در جنایتکاری و حقه بازیهای
او تأثیرات اجتناب ناپذیری داشته است .

یعنی میتوان گفت که رفتارهای گستاخ -
آمیز و سخنان صریح و بی پرده و لجوجانم
ای که در او مشاهده میشود در درام حزن -
انگیز و رقت آور اثر قطعی داشته باشد .

خودخواهی این مجرم و پرمردعا بودن آن
شاید بدین علت‌ها مربوط بوده باشد که
هیچ رابطه و برخورد واقعی و سالم با دیگری
مخصوصا با پدر و مادر نداشته و از این
جهت بزهکاری او یک منشاء حالت آنومیک

داشته باشد . زیرا ما میتوانیم بطور طبیعی این نکته را متذکر شویم که اینچنین شخصیت غیرعادی بعد از یک نزاع مداوم مخصوصا همراه باخلاص شدن از رنجهای روانی او را بر ارتکاب چنین جنایتکاری هولناک تحریک نماید و حکم یک قیامی باشد علیه نقائص اجتماعی و محرومیتهای ناشی از روابط محیط اولیه زندگی او .

در اینجا یک موضوع دیگری باقی میماند که بنظر میرسد که با جنایتکاری او بی ارتباط نمیتواند باشد . او اولین طفل خانواده ویا روشن تر بگوئیم طفل منحصر بفرد خانواده است . در اینجا ما احساس میکنیم که طرز حساس بودن از همان اول در طفل کار کردهائی داشته واز اینجا میتوانیم نتیجه بگیریم که طفل نقش پدر تجاوز کار را منعکس میکند . یعنی در اینجا بیک قانون عمومی روانشناسی مراجعه میکنیم زیرا روانشناسان عقیده دارند که نوع عکس العمل فرد با دیگری در جریان پیدایش خود ساخته میشود و طبیعی است کودک هم نقش پدر خشن را در پیش میگیرد و بکار میبرد وهم عوامل دنیای درونی (خانوادگی) که در برخوردهای اولیه طفل با پدر و مادر ساخته میشوند و در واقع هر طفل ارزشهایی که باو واگذار میگردد منعکس میکند .

این طفل منحصر بفرد خانواده وقتی بطور افراطی مورد محبت پدر وبخصوص

مادر قرار گرفته است ، پدر ومادرش او را کاملا لوس بار آورده اند . در حقیقت یک چنین تربیت ناقص میتواند یک عامل مساعدی برای ایجاد حالت های نظیر ناز - پروردگی ، بی تصمیمی ، منگی بدیگری ، و رشد غیر طبیعی شخصیت کافی باشد .

بسیاری از روانشناسان نشان داده اند که وقتی این اطفال بمدرسه وارد میشوند مشکلات تربیتی زیادی از خود نشان میدهند . و این اطفال از سایرین ضعیف تر وآسیب پذیرتر میباشند . (۱)

و با این تحلیل میتوان نتیجه دیگری هم گرفت وآن اینکه یک چنین وضعیت این نکته را هم روشن میکند که پدر ومادرش این طفل منحصر بفرد را در این مرحله خودخواه و لجوج بار آورده اند . اما با وجود این ، در تحلیل نهائی نمیتوان از یک چنین عاملی بعنوان یک علت تعیین کننده که بتواند این چنین تغییر وانقلاب را که نتیجه آن جنایت مجرم جوان باشد نام برد تا این عامل او را بیک حالت آنومیک تبدیل نماید ومادر اینجا آنرا (خطای دوره جوانی) نام میبریم !

واما بدون تردید اثر ترک کردن مادر بخصوص در یک مرحله حساس رشد روانی (بلوغ) در نظر او و تغییر حالت های او نمیتواند بعنوان یک عامل محرکه رفتار آهورمال نادیده گرفته شده باشد زیرا او یک چنین رفتار و طبع رنج آور را نمیتواند

او در زندان خود را با شرایط زندگی محیط تطبیق کرده و بعلاوه در زندان یک رول کوچک هم به او محول شده است و سعی کرده درکاری که انجام میداد خود را حساس نشان دهد . او گاه گاهی در زندان والیبال بازی میکرد که گروهی از زندانیان آن را تشکیل داده بودند و او هم در این بازی مهارتی نشان داده و بعنوان عضو آن پذیرفته شده بود ولی باید گفته شود که حتی در این بازی هم او یک رفتار و رول آمرانه داشته و در واقع زندانی ما خود را بحدی در این کار با مهارت نشان داده بود که مرگمبین زندان مجبور به اطاعت از آن شده و او را بنام (مرد برتر) والیبال نامیده بودند . با این کاراکتر ، زندانی کند ذهن و بیحس نامیده میشد .

او میگوید : هرگز من خطرناک بودن عمل خود را درک نکرده بودم . در اینجا به نظریه‌های پیناتل که با نمونه انتخابی ما ارتباط پیدا میکند اشاره میکنیم . بعقیده او ارتکاب جرم دارای بعضی زمینه‌ها است : فرض کنیم که روابط پدر و مادر با هم رضایتبخش نباشد ممکن است در زندگی اطفالشان ناکامی‌هایی بوجود آید و یک جوان بسوی بزهکاری کشیده شود . جوانان بزهکار معمولاً تحت تاثیر مجموعه ای از تجارب و برخوردهای گوناگونی هستند . بتدریج این تجارب در جهت معین مجرمیت

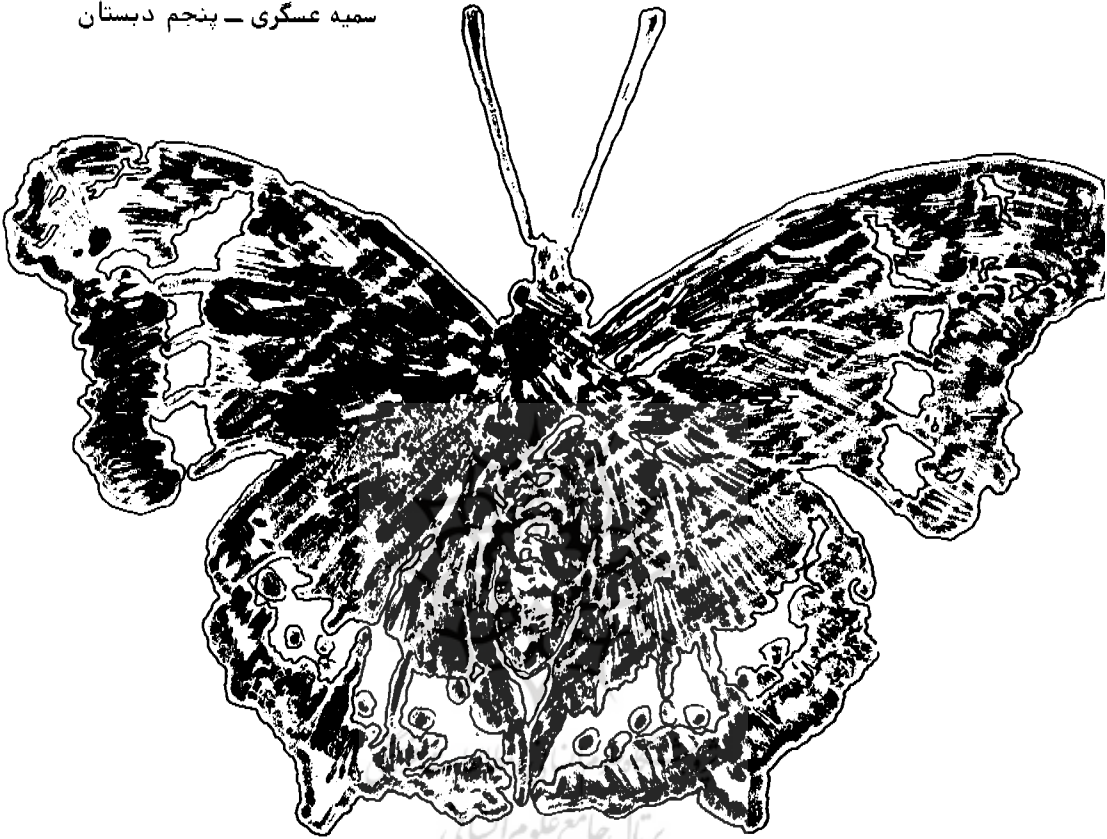
جوانان فکر و رفتار بزهکارانه را میپذیرند و ارتکاب جرم را پیشه میسازند . در این حال است که این جوانان ناآگاهانه شخصیت مجرم را پیدا میکنند و خود را افراد نیرومند و برتری تصور میکنند . (۱)

خودبینی یکی دیگر از خصوصیات روانی این مجرم بود که او درباره عملش چنین داوری میکند . او بدون اینکه عمل خود را غیر قانونی جلوه دهد در کار جنائی که دست زده است متنبه باشد ، جامعه را مسئول عمل خود میدانست و بی‌دادگری که از جامعه با از هم‌پاشیدگی خانواده‌اش بقیه در صفحه ۴۸



درد دل نوجوان

سمیه عسگری - پنجم دبستان



همه زشتی‌ها و بدی بیگانه بود همه جا
زیبا و همه چیز پاک و دوست داشتنی بود
وقتیکه احساس ناامنی میکردیم پناهگاهمان
آغوش گرم و پر محبت پدر و مادر بود که
بانوازشهایشان و بوسه‌هایشان که با
لبخندشان بما قوت قلب میدادند و به

بیاد می‌آوریم روزهایی را که مانند پروانه
سبکبال باین سو و آنسو می‌پیریدیم بی غم و
غصه میان شادیها و خوشی غرق میشدیم .
قلبمان پاک و صاف و شفاف بود اون وقتها
بجز خوبی و پاکی و صداقت چیز دیگری
نمیدیدیم عجب دنیائی ، دنیائی که با

آرزوهای بچه‌گانه مان با امید و تحسین
مبگریستند و ما هم با امیدواری جلو میرفتیم
تا با آرزوهای دور و درازمان تحقق ببخشیم
که ناگهان با گردبادی مواجه شدیم بنام
دوران بلوغ ، دورانی که تنهایی و وحشت و
اضطراب سراسر وجود انسان را در برمیگیرد
دورانی که احتیاج به پناهگاه و راهنما
و مربی بیشتر و بیشتر میشود ، دورانی که
با کمترین غفلت و سهل انگاری تا به ابد
سقوط میگردیم و بالاخره دورانی که احتیاج
(صبر) وزیادی به پدر و مادر داشتیم .

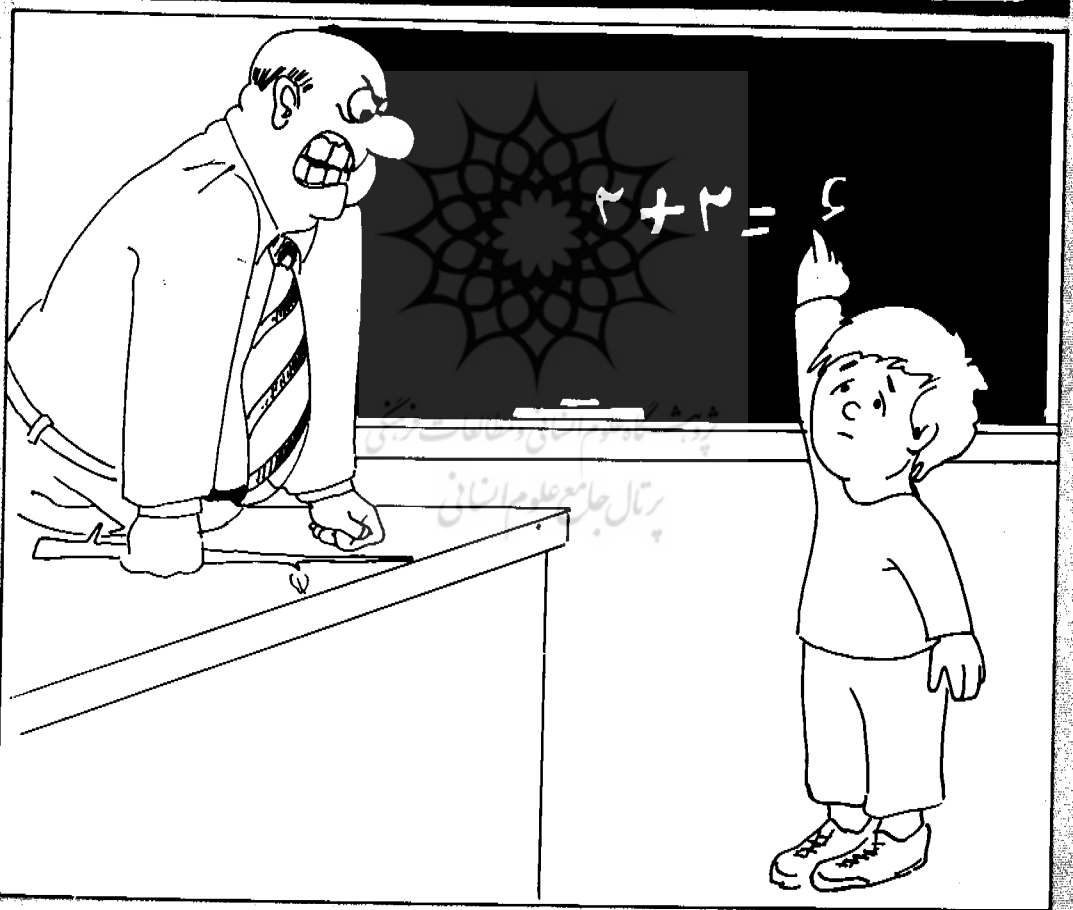
در این گیرودار تنهایی باز مانند گذشته
خواستیم با غوش گرمی پناه ببریم و در
آنجا آرام گرفته وقوت قلب بگیریم که
متوجه شدیم آن آغوشهای گرم دیروزه
آغوش سرد امروز مبدل گشته و دیگر از آن
لبخند محبت آمیز و نگاه نوازشگر خبری
نیست ، متوجه شدیم احساس پدر و مادری
و قلبشان و روحشان فرسنگها فرسنگ از ما
دور شده اند ، فهمیدیم پدر و مادرمان ما را
میان تنهایی و سردرگمی بحال خود مسا
گذاشته و رهایمان کرده اند و فقط فقط بفرض
اینکه ما بزرگ شده ایم مسئولیت و رسالت
خویش را تمام شده میدانستند ، در این
زمان درست حالت کسی را داریم که با
شوق و اشتیاق از کوهی بالا بیاید در
تپه های راه توقف کرده و لحظه ای بیائین
نگاه کند ناگهان با مشاهده اینکه ما بین
زمین و آسمان معلق است خود را میبازد و

چشمهایش سیاهی میروود سرش گیج میروود
دیگر قادر به ادامه راه نمیشود در این حال
دوراه برایش باقی است یا اینکه راهی
صحیح انتخاب کرده و از آن عبور کند و یا
اینکه بخاطر ندانم کاری از کوه بطرف
پائین پرت شود . متأسفانه پدر و مادرهایی
توجه باین وضع خاص ما را تحت فشار قرار
میدهند و از همه چیز منعمان میکنند حتی
فریاد زدن و درد دل کردن آه . . . ای
پدر و مادر کجا رفت آن احساس و عاطفه تان
آن روزها که با دقت بحرفهایمان گوش
میدادید آیا میدانی که در قلب کوچکمان
چه میگذرد آیا هیچ فکر کرده ای چرا یکباره
گوشه گیر شده ایم . آیا از قلب خونین و
عقده های امروزمان خبرداری آه چه بگویم !
چه بگویم که قلبم مالا مال از خون است و
نفس در سینه بی تابی میکند و فشرده میشود
چه بگویم که گفتن زیاد است ولی ، ولی
قدرت گفتن کم ، بخدا قسم دارم از دست
این همه نگفتنهای و این صبر و انزوا منفجر
میشوم . آخر ما فرزندان شما هستیم چرا
برای یک دقیقه هم شده بحرفمان گوش
ندهید آیا شما نمیدانید یکروزی کاسه
صیرمان لبریز میشود نمیدانید که جثه
ظریفمان طاقت اینهمه فشار را ندارد و آخر
هم خرد میشویم . آخر این انصاف است
ماکه طعم کامل زندگی را نچشیده ایم از
زندگی بقدری سیر شویم که بفکر احمقانم
ترین کار بیفتیم !

بنام خدا

صفحه سفیدی که در مقابل شما قرار دارد ، برای شماست ، برای شما که مسائل و مشکلات تربیتی و آموزش فرزندان خود و نیز پیشنهادات و راه - حل‌هایی که به نظرتان میرسد برای ما بنویسید .

پیوند ما با این ارتباط محکمتر میشود و شما که اولیاء و مربیان فرزندان هستید با تلاش و ارتباط بیشتر در پیدا کردن راه‌های مناسب میتوانید در یاری ما سهم بزرگی داشته باشید . انشاءالله که اینطور خواهد شد .





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



جای نمبر



انجمن اولیاء و مربیان ایران

نشانی: تهران، دروازه شمیران، خیابان فخرآباد کوی ۱۵ صندوق پستی: ۱۳/۱۲۵۵

کد پستی ۱۱

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ

موضوع

۳- تعلیم و تربیت وقتی بر اساس تهدید و زور استوار شده باشد اثر تربیتی در کودک بوجود نمیآورد کودک برخلاف میل و خواست خود کاری را انجام میدهد و از انجام عملی خودداری مینماید بدون اینکه چشمه تمایلات و رغبت‌های او بجوشش درآمده باشد روی همین اصل نفی و اثبات کودک را نمیتوان دلیل تربیت و ارشاد او دانست در اینگونه تربیت‌ها با از بین رفتن عوامل قهر و اجبار حرکات و سکنات اینگونه افراد با سرعت فوق‌العاده تغییر مسیر میدهد ، بسیار دیده شده است که فرزندان از خاندان تقوی و فضیلت در اثر محدودیت‌های زیاد پس از پایشان جبر و تهدید خود را بعناد و تبااهی افکنده آنچنان در آلودگی غوطه ور میشوند که شگفتی همگان را بر میانگیزند

۴- دختر و پسر نیازمند لطف و مهر اولیاء خود هستند باید از زیر بالهای مهر و محبت پدر و مادر پرورش یابند این نیازمندی در دوران بلوغ شدت مییابد پدران و مادران عاقل در چنین مواقع حساسی با فرزندان خود نقش یک رفیق و دوست صمیمی را بازی میکنند تا با تجربه و دوراندیشی فرزندان دلبنده‌شان را از انحراف و سقوط نگهداری

سخت‌زانی پدر و فرزندان و بوسه‌ها تهدید و اجبار برقرار باشد بمرور زمان فاصله آندو از یکدیگر زیادتر خواهد شد کودکی که در محیط خفقان و فشار زندگی میکند بناچار خود را بدامان دیگران میاندازد نتایج شوم این پناهندگی و عواقب خطرناک آن بر همه آشکار است .

چه بسیارند دختران و پسرانی که تساب سخنگیری‌ها را نیاورده از خانه فرار میکنند .

۵- زیان دیگری که از نظر روانی برای چنین کودکانی بوجود میآید اینست که محرومیت و رفتار تند و خشن در روحیه آنان اثر میگذارد و عقده‌هایی در روان آنان بوجود میآید که پس از گذشت زمان عقده‌ها بصورت کینه‌توزی تندخوئی بدبینی خشونت و گاه بشکل طغیان و سرکشی ظاهر میگردد .

درخاتمه بهمه معلمان و مربیان تذکر داده میشود امروزه به برکت انقلاب اسلامی زنجیرهای استبداد و دیکتاتوری یکی پس از دیگری پاره شده در چنین شرائطی بیشتر باید کوشش کرد که روابط با فرزندان و شاگردان بر محور تفاهم و دوستی متقابل استوار باشد باید بخاطر داشته باشیم که پیامبران خدا با همه تجهیزات روحی و معنوی والهی از همین روش استفاده کرده در کارشان موفق شدند و اگر راهی غیر از مهربانی و ملاطفت و سازگاری اختیار میکردند مسلماً دچار شکست میشدند خداوند در باره پیامبر بزرگوارش میفرماید ولو کنت خطا

غلیظ انقلب لائفوا من حولک - یعنی اگر تندخو و خشمگین بودی هر آینه از اطراف تو پراکنده میشدند .

پس می‌آئیم بجای تندی و زور با صفا و علاقمندی و رفاقت روابط خود را با فرزندانمان برقرار سازیم تا در پرورش استعداد ها و رغبت‌های خداداد آنان پیروز و موفق باشیم فراموش نکنیم که خداوند به موسی پیامبر و برادرش هارون دستور داد وقتی با فرعون زمان سخن میرانید با نرمی و ملایمت با وی سخن بگوئید .

* * -

ناسازگاری پدر و مادر

بقیه از صفحه ۴۱

بر او تحمیل شده جامعه را متهم میکرد . از خصوصیات دیگر شخصیت او بی تفاوتی عاطفی بود .

همانطور که پیناتل معتقد است ، در تمام مجرمان بویژه در میان قاتلین یک بی تفاوتی عاطفی در قبال قربانیان وجود دارد و تنها آگاهی باین که مجرم بیک عمل جنایتکارانه دست میزند مجرم را از ارتکاب جرم باز نمیدارد ، زیرا این آگاهی با بی تفاوتی عاطفی همراه است و در اینجا هم این نکته اهمیت زیادی دارد و اگر مجرم این بی تفاوتی عاطفی را دارا نباشد بهنگام گذر از فکر به عمل از ارتکاب جرم خودداری میکند .

در اینجا به بی حسی اخلاقی مجرم هم

اشاره میشود ، همانطور که پیناتل میگوید دسته‌ای از مجرمین بی احساس ، بی احتیاط خودپسند ، غیر قابل اصلاح هستند و به عقاید و افکار خود پایبند و معتقدند هر چند که آن افکار و عقاید سخیف باشد ولی بعضی اوقات ممکن است اتفاقا در یک مورد بخصوص بطور استثنائی از خود عاطفه شدید بروز میدهند .

۲- این مصاحبه در دایره زندان رضائیه (ارومیه) در سال ۱۳۵۱ انجام شده است .

۱- پیناتل : جامعه جرم را ، ترجمه د -

شیخاوندی ، صفحه ۲۱

* *

بچه دلیلی میل داریم

بقیه از صفحه ۱۷

در این زمان که حکومت جمهوری اسلامی با تمام برکات آسمانی بر سرزمین عزیز ما به رهبری امام خمینی سایه گسترست ، اگر فرزند خود را روانه دانشگاه میکنیم بایستی با این آرزو و نیت باشد که رضای خدا حاصل گردد و به اسلام خدمت بیشتر و بهتری بشود . با این نیت هم فرزند ما بتحصیلاً عالیه دست مییابد و هم منافع مادی او خود بخود تامین میشود و هم حسن شهرت حاصل میکند .

* *

انجام ندهد علت راجعاً شویید و در رفع علت برآئید نه معلول را به مجازات بکشید اگر سخنتان از روی دل و ایمان باشد اثرش مطمئن و قابل اعتماد است بگفته علی علیه السلام : عاقل بتربیت پندگیرد و حیوان به زدن " اگر بچه انسان حیوان است مجازید که از راه زدن تربیتش کنید " .
خدا یار و یاورتان باشد - مجله پیوند

* *

داستانها و بقیه از صفحه ۲۵

باید آنان را کاملاً آزاد گذاشت ؟ و آیا نباید هیچکاری از او خواست ؟ آیا نباید هیچکاری بکارشان داشت ؟ و در اینصورت تربیت چه مفهومی خواهد داشت ؟

جواب ما باجمال برای این سئوالات اینست که : بلکه باید به تربیت کودک پرداخت و بالاتر اینکه بهترین سنین تربیت ، سنین سه تا هفت سالگی است و این سنین مهمترین و برجسته ترین دوره های تربیت پذیری کودک است ولی چون این دوره با احساس شدید شخصیت و آزادی کامل کودک همراه است شیوه وزبان تربیت شیوه وزبان ویژه ایست که مادران و مربیان جوان باید بیشتر با آن شیوه با کودک خود روبرو شوند .

والبته درباره شیوه های مفید و موثر مخصوصاً برای این دوره از سالهای کودکی درمقاله های آینده باهم گفتگو خواهیم کرد.

شنیده ایم : که حرف زدن ، نصیحت کردن دفتر فرستادن ، جریمه کردن ، نمره کم - دادن ، از کلاس و از مدرسه اخراج کردن را امتحان و آزمایش کرده اند .

دیده ایم : اثر تمام آنها منفی نبوده ولی هیچکدام راهی نو و آرام بخش هم برای شما نبوده است .

فکر میکنید : تنها تنبیه بدنی است که میتواند هشدار دهنده و فروکش کننده عصبانیت های ما و مفید برای او ، شاید تنها راه باقیمانده است که بعضی از مربیان آنرا تجربه میکنند . این مشکل را با قدیم - قدیمی ها در میان گذاشتیم فکر نکنید آنها عیسی رسته و مریم بافته اند نه آنها بیست سال تجربه کرده اند تمام مسائلی را که ما پیش رو و در آینده مان داریم آن ——— سپیده های فهمیده را عقیده براینستکه کاری که محبت و شوق میکند هیچگاه تنبیه قادر بانجام آن نیست کودکی را که همه میزنند پدر ، مادر ، برادر بزرگتر ، مربی آیا توقع دارید او نسبت به کتک حساسیت نشان دهد ؟ و تنبیه بدنی شما موثر واقع شود ؟ نه او دیگر انعکاسی در مقابل تنبیه ندارد و بقول عوام پوستش کاملاً کلفت شده . هیچوقت دانش آموز بویژه نوآموز را تنبیه نکنید همیشه از او بخواهید اگر محکم و با محبت کاری را از او بخواهید و امری را نهی کنید او انجام